

مبارزه در تردید و ابهام!

نقدی بر خاطرات هاشمی رفسنجانی (۱)

دکتر سید حمید روحانی

بر آن نبودم در اوضاع کنونی به نقد خاطرات هم‌رزم نامی و اندیشمند گرامی، جناب آقای هاشمی رفسنجانی دست بزنم و کاستی‌ها و نادرستی‌های آن را مورد بررسی قرار دهم؛ زیرا بیم آن دارم که نقد و بررسی خاطرات ایشان به دنبال آنچه در جریان فتنه ۸۸ میان ما گذشت، بر پایه مسائل شخصی گذاشته شود و جنبه‌های منطقی و علمی آن تحت الشعاع قرار گیرد؛ نیز جریان مرموز انحرافی از این بر خورد علمی - انتقادی، مانند گذشته به بهره‌برداری ناروا بپردازد و از این موضوع نیز در راه جنگ قدرت سوءاستفاده کند. افزون بر این در این مقطع که نوشته‌هایی آکنده از دروغ، تحریف و تزویر در راه به زیر سؤال بردن امام و انقلاب اسلامی فراوان به بازار می‌آید پرداختن به نقد خاطرات ایشان، تا چه پایه و درجه‌ای می‌تواند در مرحله نخست اهمیت قرار داشته باشد؟ لیکن آنچه نگارنده را بر آن می‌دارد که برخلاف خواست قلبی، به بررسی خاطرات ایشان بنشیند، چند نکته و اندیشه است که در پی می‌آید:

۱. بی‌تردید آنچه از قلم و زبان هاشمی رفسنجانی انتشار یابد برای نسل‌های آینده - به سبب جایگاه ایشان در نظام جمهوری اسلامی - از اعتبار بالایی برخوردار است و اگر در





نباید رخصت داد کسانی -
روی هر نظر و غرضی - در
لباس دوست، سخن دشمن را
به قلم و زبان آورند و بدین گونه
تاریخ را خدشه دار سازند.
رویارویی با تحریف‌گری‌ها،
نارواگویی‌ها و وارونه‌نویسی‌ها
رسالت سنگینی است بر دوش
راست‌قامتان که نمی‌توان آن
را وانهاد

لابه‌لای آورده‌های ایشان نادرستی‌هایی باشد، چه
بسا در آینده تردیدناپذیر دانسته شود. گفتن ندارد
که نوشتار و گفتار ایشان را نباید با نوشته‌های برخی
از عناصری مقایسه کرد که در جامعه امروز ایران از
پیشینه روشن و درخشانی برخوردار نیستند یا در
صف معاندین و مخالفین انقلاب و نظام ایستاده‌اند.
بی‌تردید هر خواننده با وجدان و بی‌غرض، به آن
دست از نوشته‌هایی که از سوی دگراندیشان یا عناصر
بی‌نام و نشان یا بدسابقه انتشار می‌یابد با دید تردید

می‌نگرد و این واقعیت را از نظر دور نمی‌دارد که آن‌گونه نوشته‌ها و آورده‌ها را نباید و
نشاید بدون تحقیق و تأمل، و ارسی و واکاوی پذیرفت، لیکن آورده‌ها و گفته‌های ریز و
درشت راویانی مانند هاشمی رفسنجانی از دید نسل آینده که شناخت امروز ملت ما را
نسبت به شخصیت‌ها ندارند، چه بسا روایت‌هایی خالی از خطا و اشتباه، پنداشته شود و
بدون چون و چرا مورد پذیرش قرار بگیرد و از این راه آسیبی جدی به تاریخ و واقعیت‌های
تاریخی وارد آید.

۲. نگارنده نه تنها از آغاز نهضت امام(س) در صحنه بوده و گام به گام آن را دنبال
کرده، بلکه اهتمام ویژه‌ای در راه ضبط رویدادهای تاریخی آن دوره داشته است؛ از این
رو آگاهی و اطلاعات دقیق و ژرفی که نگارنده از حوادث و مسائل نهضت امام و انقلاب
اسلامی دارد شاید کمتر کسی داشته باشد. دیگر کسانی که از آغاز نهضت اسلامی امام را
همراهی کرده‌اند به سبب سرگرمی‌ها و مسئولیت‌های گوناگون و عدم انگیزه برای ثبت
و ضبط آن، چه بسا مسائل و حوادثی را از یاد برده یا جابه‌جا به خاطر سپرده‌اند. از این
رو اگر نگارنده امروز روی خبط و خطا و آورده‌های نادرست و نابجای هم‌زمان، به دور از
مجامله و رودربایستی انگشت نگذارد و آن را آشکار نسازد، شاید فردا دیر باشد و چه بسا
دیگر فردایی و مجالی نباشد.

۳. نکته مهم‌تر اینکه نگارنده در برابر جوسازی‌ها، دروغ‌پردازی‌ها و نسبت‌های ناروای
غرض‌ورزان و کینه‌توزان نسبت به امام به مصداق «و اذا مروا باللغو مروا کراما» می‌تواند
بی‌تفاوت بگذرد لیکن از جفای خودی‌ها نسبت به امام و بهره‌گیری ناروای آنان از مقام
آن مرد خدا در راه آمال و امیال شخصی و نفسانی، نباید و نشاید گذشت. نباید رخصت
داد کسانی - روی هر نظر و غرضی - در لباس دوست، سخن دشمن را به قلم و زبان



آورند و بدین گونه تاریخ را خدشه‌دار سازند. رویارویی با تحریف‌گری‌ها، نارواگویی‌ها و وارونه‌نویسی‌ها رسالت سنگینی است بر دوش راست‌قامتان که نمی‌توان آن را وانهاد. بنابراین نگارنده در این فرگرد به بررسی خاطرات هاشمی رفسنجانی می‌پردازد و به دور از هر گونه موضع مغرضانه یا برخوردی جانبدارانه، آن بخش از خاطرات ایشان را که به امام و نهضت اسلامی ایران ارتباط می‌یابد مورد نقد و نظر قرار می‌دهد؛ اما آنچه به زندگی شخصی و خانوادگی ایشان مربوط می‌شود، نه در حوزه کاری و نه در حیطه مسئولیت نگارنده قرار دارد و به صحت و سقم آن ما را کاری نباشد.

آنچه در اینجا شایسته یادآوری است اینکه شیوه نگارش خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی به گونه‌ای است که خواننده تصور می‌کند که نویسنده این خاطرات در تمام دورانی که در نهضت امام خمینی بوده و خود را پیرو راستین آن شخصیت کبیر نشان می‌داده است با تردید و ابهام این مسیر را دنبال می‌کرده و از اعماق قلب خود اعتقادی به راه، آرمان‌ها و اندیشه‌های امام نداشته است. بر همین اساس عنوان این مقالات «مبارزه در تردید و ابهام» برگزیده شد.

جایگاه اجتماعی امام و داعیه‌های گوناگون

بسیاری از کسانی که در دوره‌های پسین به خاطره‌نگاری دست زده‌اند تلاش کرده‌اند به گونه‌ای برای خود در رسیدن امام به مقام مرجعیت و رهبری نقشی منظور دارند و خود را در رو آوردن جامعه به سوی ایشان مؤثر بنمایانند. آقای شیخ حسینعلی منتظری در خاطراتی که به نام او منتشر شده در هر مناسبتی تلاش کرده است که نقش خود را در مرجعیت و رهبری امام برجسته بنمایاند؛ برخی دیگر نیز در خاطرات و نوشته‌های خود از این انگیزه و اندیشه غفلت نداشته‌اند. جناب هاشمی رفسنجانی نیز از این خوی و خیال دور نمانده و اشاره‌هایی از این دست دارند:

... من و شماری از دوستان هم‌مباحثه به امام نزدیک و نزدیک‌تر شدیم، هم در وارد کردن امام به جلوس در ایام عید و عزا... نقش داشتیم و هم به شکلی در گرداندن بیت ایشان.^۱

... در این ایام [فوت آیت‌الله بروجردی] بودن ما در اصفهان مؤثر بود، هر چند که من منبری معروفی نبودم ولی در آن شرایط - در محرم و صفر که آنجا بودم - تبلیغاتم در مردم اثر داشت. با علمای آنجا و وعاظ همکاری

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۰۳.

داشتیم. طلبه‌هایی از دوستان و رفقای ما هم بودند و در مجموع زمینه گرایش به امام را فراهم کرده بودیم...^۱

... حتی به صحنه آمدن ایشان در مبارزه به کمک ما بود، خیلی تلاش می‌کردیم که ایشان در رهبری بمانند و مبارزه کنند زیرا با شرایط خاص علمی و اجتماعی و شخصی‌شان، موانع را برطرف می‌کردند...^۲

نگارنده در بررسی درازمدت روی خاطراتی که از جانب این و آن انتشار یافته، به این نکته رسیده است که خاطره‌نویسان در مواردی که به راستی کاری کرده، نقشی داشته و خلاصه خاطره‌ای دارند، آن را همراه با ریز قضا یا بازگو می‌کنند و شرح و بسط می‌دهند، اما برخی از خاطره‌نویسان در مواردی که جز ادعا کاری نکرده و نقشی نداشته‌اند به کلی گویی بسنده می‌کنند و از کنار آن می‌گذرند.

این ادعا که «... در وارد کردن امام به جلوس در ایام عید و عزا نقش داشتیم و هم به شکلی در گرداندن بیت ایشان» نمی‌تواند «خاطره» باشد. باید توضیح می‌دادند که برای وارد کردن امام به جلوس چه اقدامی کردند؟ چگونه با ایشان به گفت‌وگو و مذاکره پرداختند؟ در این گفت‌وگو چه کسانی حضور داشتند؟ امام در برابر پیشنهاد آنان چه موضعی گرفتند و چه نظری دادند و سرانجام چگونه توانستند «در وارد کردن امام به جلوس» موفق شوند؟ اگر ادعا دارند که «در گرداندن بیت امام» نقش داشتند باید بیان می‌کردند که مثلاً در چه تاریخی در بیت امام مسئولیتی بر دوش گرفتند و آن مسئولیت چه بود؟ روزانه چند ساعت و چه ساعت‌هایی به منزل امام می‌رفتند؟ چگونه کارگردانی می‌کردند؟ در آن روز، بیت امام چقدر مراجعه‌کننده داشت و مراجعه‌کنندگان از چه قشری بودند؟

اصولاً طبق جستاری که نگارنده صورت داده و گفته‌های برخی از کسانی که در آن روز و روزگار با امام نزدیک بودند و ارتباط داشتند، ایشان از زمان‌های دور - و حتی پیش از آمدن آقای هاشمی به قم - در سالروز شهادت حضرت فاطمه (سلام‌الله‌علیها) در منزلشان روزه داشتند و در روزهای عید نیز در منزلشان باز بود و کسانی که اشتیاقی داشتند نزدشان می‌رفتند و نیازی نبود که کسانی ایشان را به جلوس در ایام عید و عزا «وارد» کنند.

این نکته در خور یادآوری است که امام تا روزی که نهضت را آغاز کردند هوادار و

۱. همان، ص ۱۱۷.

۲. صادق زیباکلام، هاشمی بدون روتوش، تهران، روزنه، ۱۳۸۷، ص ۶۸.

بسیاری از کسانی که در دوره‌های پسین به خاطره‌نگاری دست زده‌اند تلاش کرده‌اند به گونه‌ای برای خود در رسیدن امام به مقام مرجعیت و رهبری نقشی منظور دارند و خود را در رو آوردن جامعه به سوی ایشان مؤثر بنمایانند

طرفداری که برای مرجعیت ایشان ترویج و تبلیغ کند نداشتند؛ زیرا بی‌اعتنایی امام به مقام و ریاست و اسباب و ابزار آن مایه سرخوردگی و نومیدی کسانی بود که به ایشان ارادت، کشش و گرایش داشتند؛ نه عکسی و رساله‌ای داشتند و نه به شاگردان و ارادتمندان رخصت می‌دادند که به چاپ و انتشار عکس و رساله ایشان دست بزنند. از این رو علاقه‌مندان امام امیدی نداشتند که ایشان

در جرگه مرجعیت قرار بگیرند و روی این برداشت هیچ‌گاه در راه تبلیغ از ایشان گامی بر نمی‌داشتند و فعالیتی نمی‌کردند. البته در گوشه و کنار کسانی از مردم نسبت به امام شناخت داشتند و حتی از ایشان تقلید می‌کردند لیکن در میان عموم مردم، امام روزی شناخته شدند که به مبارزه برخاستند و رسالت مبارزه با طاغوت را بر دوش گرفتند و به روشنگری دست زدند. بنابراین با قاطعیت می‌توان گفت که کسی در مرجعیت امام و جایگاه ایشان در میان جامعه هیچ‌گونه نقشی نداشت و این تنها ویژگی‌های امام بود که مردم را شیفته ایشان کرد و به سوی ایشان کشانید.

اما این ادعا که «به صحنه آمدن امام در مبارزه به کمک ما بود. خیلی تلاش می‌کردیم که ایشان در رهبری بمانند و مبارزه کنند!!» تا آن پایه پوچ و بی‌پایه است که نیازی به رد و نقد ندارد و بی‌اعتباری گوینده و ادعاکننده را به نمایش می‌گذارد و خاطرات او را به زیر سؤال می‌برد.

داعیه‌داران قافله‌سالاری و خودنمایی‌ها

برخی از خاطره‌نگاران گویا این واقعیت را که در دوران آغاز نهضت امام از طلاب جوانی بوده‌اند که در حیطه توان طلبگی می‌توانستند فعالیتی داشته باشند باور ندارند و تلاش دارند که چنین بنمایانند که در آن روز نیز شخصیت و مدیریت داشته و در نهضت و مبارزه نقش برجسته‌ای ایفا کرده‌اند! و حتی برخی از آنان به گونه‌ای خاطره می‌گویند و می‌نویسند که انگار امام را در پشت پرده راهنمایی می‌کردند! و خط می‌دادند! واقعیت این است که برخی از این بزرگان که امروز بزرگانند! در ابتدای دهه ۴۰ که نهضت امام آغاز شد از طلابی بودند که نه از اهداف امام آگاهی داشتند و نه راه و روش امام در مبارزه را بر می‌تافتند و نه آموخته‌های مبارزه‌ای و بینش سیاسی درستی داشتند که بتوانند





راهکارهایی نشان دهند. حتی اگر امام در آن روز شیوه کاری و علم مبارزه‌ای را که دارا بودند برای آنان بازگو می‌کردند، ایشان نمی‌توانستند باور کنند و بپذیرند؛ از این رو تا واپسین سال‌های نهضت و در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی به امام خرده می‌گرفتند که چرا حرکت‌های مسلحانه را تأیید نمی‌کنند و مردم را به مبارزه پارتیزانی و چریکی فرامی‌خوانند!

فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی که هم‌زمان روحانی ما در پی آغاز نهضت امام دنبال می‌کردند از پخش اعلامیه‌ها، برپایی تظاهرات، رسانیدن اعلامیه‌ها و نوارهای سخنرانی امام به شهرها و روستاها، دستینه گذاشتن پای برخی از اعلامیه‌ها که به عنوان حوزه قم صادر می‌شد، انتشار شب‌نامه‌هایی مانند «بعثت» و «انتقام»، نیز سخنرانی‌های روشنگرانه در سنگر منابر فراتر نمی‌رفت و این‌گونه نبود که در مرحله‌ای از رشد و آزمون باشند که بتوانند به امام مشورت دهند و در رهبری نهضت نقشی داشته باشند. در آن هنگام در میان روحانیان و حتی در جرگه مراجع و نیز در میان رجال سیاسی، کسی نبود که از نظر بینش سیاسی بتواند با افق فکری امام همراهی کند و راه و اندیشه امام را برتابد. البته این نکته را نباید نادیده گرفت که فعالیت‌های سیاسی مبارزان روحانی در محورهایی که در بالا آمد نقش بسیار برجسته و سرنوشت‌سازی در پیشبرد نهضت امام داشت. در آن روز و روزگار که هیچ‌گونه امکان رسانه‌ای در دسترس مبارزان روحانی نبود، صدای امام از چهار دیوار مسجد و منزلشان فراتر نمی‌رفت. این طلاب علوم اسلامی و مجاهدان روحانی بودند که با فداکاری و پذیرش خطرها، اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های امام را به دور دست‌ترین نقطه‌های کشور می‌رساندند و نیز در سنگر مساجد و منابر اهداف و اندیشه‌های امام را برای مردم ترسیم و تبیین می‌کردند و مبارزه را گسترش می‌دادند و به رغم فشارها، سرکوب‌ها، شکنجه‌ها، زندان‌ها و تبعیدهای درازمدت تا روز پیروزی انقلاب اسلامی از این رسالت بازماندند و نهضت امام را به بار نشانند؛ لیکن در رهبری، تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی امام نقشی نداشتند و آنچه در این زمینه در برخی از خاطره‌ها و نوشته‌ها آمده است، ادعایی بیش نیست و واقعیت ندارد.

آقای هاشمی نیز در کتاب خاطرات با چنان پنداری که در بالا به آن اشاره شد، به بازگو کردن خاطرات خود پرداخته‌اند! در یک مورد آورده‌اند:

...در مرخصی‌ها دو، سه بار خدمت امام رفتیم، دیگران هم بودند. پیامی برای امام از پادگان فرستادم، چون احتمال می‌دادم که برای حل این مشکل [اعزام طلاب به سربازی] و رفع گرفتاری طلبه‌ها از امام امتیازی

بگیرند[!!!]^۱

دغدغه و نگرانی آقای هاشمی از اینکه مبدا رژیم شاه بر سر طلابی که به نظام وظیفه اعزام شده‌اند از امام امتیاز بگیرد، در برهه‌ای بوده است که امام به محض اینکه از دستگیری شماری از طلاب برای سربازی خبردار شدند، پیام زیر را برای آنان فرستادند:

... نگران نباشید، تزلزل به خود راه ندهید و با کمال رشادت و سربلندی و روحی قوی بایستید. شما هر کجا

که باشید سربازان امام زمان (عج) می‌باشید و باید به وظیفه سربازی خود عمل کنید. رسالت سنگینی که اکنون به عهده دارید، روشن ساختن و آگاه کردن سربازان و درجه‌دارانی است که با آنان سروکار دارید که لازم است از انجام این رسالت مقدس غفلت نورزید، تعلیمات نظامی را با کمال جدیت و پشتکار دنبال کنید، هم از نظر روحی و هم از نظر جسمی خود را قوی سازید، مبدا یک وقت خدای نخواستہ ضعف و تزلزلی در شما بروز کند که موجب سرشکستگی روحانیت می‌شود و برای شما عواقب ناگواری همراه خواهد داشت.^۲

ساواک نیز درباره پیام امام به طلابی که به نظام وظیفه کوچ داده شده بودند چنین گزارش کرده است:

... از طرف آیت‌الله خمینی به کلیه طلاب که برای خدمت سربازی به سربازخانه‌ها اعزام شده‌اند من غیر مستقیم پیغام داده شده که ما از مدت‌ها قبل مترصد چنین کاری بودیم تا در کادر ارتش نفوذ و بتوانیم نیات خود را عملی سازیم و این کار برای ما مقدور نبود، حال که دستگاه، اقدامی به اعزام طلاب علوم دینی به سربازخانه‌ها نموده‌اند، به این وسیله دست پیدا کردن به داخل ارتش فراهم گردیده، از این رو، برای تبلیغات اسلامی در ارتش اقدام نمایند...^۳

این نکته در خور یادآوری است که امام تا روزی که نهضت را آغاز کردند هوادار و طرفداری که برای مرجعیت ایشان ترویج و تبلیغ کند نداشتند؛ زیرا بی‌اعتنایی امام به مقام ریاست و اسباب و ابزار آن مایه سرخوردگی و نومیدی کسانی بود که به ایشان ارادت، کشش و گرایش داشتند



۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۱۵۳.

۲. سید حمید روحانی، نهضت/ امام خمینی، تهران، عروج، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۴۲۴.

۳. همان، ص ۴۳۱.



برخی از خاطره‌نگاران گویا این واقعیت را که در دوران آغاز نهضت امام از طلاب جوانی بوده‌اند که در حیطة توان طلبگی می‌توانستند فعالیت داشته باشند باور ندارند و تلاش دارند که چنین بنمایانند که در آن روز نیز شخصیت و مدیریت داشته و در نهضت و مبارزه نقش برجسته‌ای ایفا کرده‌اند!

آقای هاشمی به رغم دریافت این پیام‌های عزت‌آفرین، نگران امتیاز گرفتن شاه از امام بوده‌اند، یا اینکه اصولاً این پیام را ننشیده و از آن بی‌خبر بوده‌اند؟! و آنچه روشن و مسلم است این است که از امام شناخت نداشتند. آقای هاشمی بر این باورند که این کنترل از راه دور و رهنمود به امام از پادگان در موضع قاطع امام مؤثر بوده است! از دید ایشان امام با تأثیرپذیری از پیام ایشان اعلام کردند:

... ما از سربازی فرزندان اسلام هراسی نداریم، بگذار جوانان ما به سربازخانه بروند و سربازان را تربیت کنند و سطح افکارشان را بالا ببرند، بگذار در بین سربازان، افراد روشن ضمیر و آزادمنشی باشند تا بلکه به خواست خداوند متعال ایران به آزادی و سربلندی نایل شود...^۱

آقای هاشمی آنگاه که به شکل قاطع می‌آورند: «پیامی که برای امام فرستادم مؤثر بود»، در ادامه در این ادعا تردید می‌کنند و می‌نویسند: «البته دقیقاً نمی‌دانم که تا چه حد در آن اظهارات پیام من مؤثر بوده است»!^۲

آقای هاشمی به دنبال این ادعا می‌آورند که «... این موضع‌گیری امام را هم - که در اعلامیه‌ای بود یا... من در آنجا پخش کردم که دست سربازها رسید و کم‌کم حساس شدند، حدس زدند که کار من باشد»، لابد از دید ایشان طلبه دیگر توان این کار را نداشت! و تنها این آقای هاشمی بودند که می‌توانستند به چنین کاری دست بزنند!! نگارنده در کتاب نهضت/امام آورده است:

... حاج شیخ عباسعلی اختری روایت می‌کند که یکی از طلاب جوان حوزه قم به نام علی اکبر مجیدی که به حوزه نظام وظیفه جلب شده بود، روزی در جلوی یکی از آسایشگاه‌های پادگان باغ شاه (پادگان حر) نشسته بود و اعلامیه‌ای را ضد شاه تنظیم می‌کرد... افسری به او نزدیک شد، آن نوشته را از دست او گرفت و با آگاهی از محتوای آن که ضد شخص شاه بود او را به زندان فرستاد. نامبرده حدود هفت ماه در

۱. همان.

۲. علی اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۱۵۵.

زندان به سر برد...^۱
آقای هاشمی نیز آورده‌اند که:

... در چیتگر روی بعضی چادرها شعار مرگ بر شاه نوشته شد، شعارهایی هم به نفع امام؛ آن روزها اصطلاح امام نبود، خمینی در تعبیرها رایج بود، این در یک اردوگاه صحرایی مسئله حادی بود، از چشم من می‌دیدند، ولی مدرکی نداشتند... از همین جا معلوم می‌شود که در همه فعالیت‌ها نقش اصلی از من نبود من تأثیر کلی داشتم...!^۲
او در جای دیگر می‌آورد:

... در میان جمعی که آنجا بودیم، من مشخص تر بودم، به دیگران می‌رسیدم، مواظب بودم اظهار ضعفی نکنند، روحیه‌ها را تقویت می‌کردم، دل‌داری می‌دادم...^۳
واقعیت این است طلابی که به سربازی کشیده شده بودند اگر روحیه ضعیفی داشتند هرگز به خود جرئت نمی‌دادند که در پادگان نظامی و اردوگاه صحرایی که در محاصره ارتش شاه قرار داشت، ضد شخص شاه اعلامیه تنظیم کنند و شعار مرگ بر شاه بنویسند. این جوانان انقلابی و مبارز تا آن پایه قوی‌دل و با شهامت و در راه خود استوار بودند که عناصر محافظه‌کار برای اینکه خشم و خروش این جوانان دامنگیر آنان نگردد و مایه دردسر برای آنها در ساواک نشوند، از آنها دوری می‌گزیدند. لیکن آقای هاشمی در راستای این دید خود که در همه جا و در همه حال نقش هدایت و رهبری داشته‌اند در جریان دیگری آورده‌اند:

... در همان روز نخست، حادثه‌ای پیش آمد که مثل بمب در باغ شاه منفجر شد و صدا کرد، ما را بردند حمام، گویا چهارشنبه بود. گروهان را، که حدود هشتاد تا صد نفر بودیم با هم بردند حمام، یک حمام عمومی... با فرمان منظم لباس‌ها را درآوردند تا به لباس‌های زیر رسید، در آخرین مرحله ما مقاومت کردیم، دیگران برهنه شدند ما این را خلاف شرع می‌دانستیم و اهانت غیر قابل تحمل بود. من طلبه‌ها را وادار به مقاومت کردم...!^۴

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۴۲۵.

۲. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۱۵۵.

۳. همان، ص ۱۵۰.

۴. همان.





آیا اگر هاشمی طلاب علوم اسلامی را «وادار به مقاومت» نمی‌کرد، آنها کشف عورت می‌کردند؟! و خلاف شرع مرتکب می‌شدند؟ کیست نداند که فرزندان روحانی حوزه قم و اصفهان دلاورتر و پایدارتر از این بودند که در برابر این فرمان کثیف و خلاف شرع و اخلاق یک افسر ناآگاه تسلیم شوند و حتی به تذکر و هشدار نیاز داشته باشند. لیکن آقای هاشمی از آنجا که بر این باورند که در همه حال «مشخص‌ترند»، «تأثیر کلی دارند» و از آغاز نقش هدایتگر را داشته‌اند، هیچ‌گاه از رهنمود و راهنمایی غفلت ندارند. از شخص امام تا روحانیان و طلاب جوان از درایت، هدایت و رهنمودها و راهنمایی‌های ایشان برخوردار بوده‌اند! آقای هاشمی بر این باورند که حتی در جریان تغییر ایدئولوژی سازمان منافقین، ایشان از رهنمود امام غفلت نداشته‌اند! آنگاه که فشار ایشان و همفکرانشان به امام برای پشتیبانی از سازمان منافقین راه به جایی نبرد و امام با ایستادگی در برابر این خواسته آقای هاشمی و دیگر روحانیانی که فریب این گروه منحرف را خورده بودند صلابت، بصیرت و نفوذناپذیری خود را نشان دادند و خطای آقای هاشمی و دیگر روحانیان در پشتیبانی از این گروه - در پی تغییر ایدئولوژی آنان - آشکار می‌شود، ایشان در دیدار با امام در نجف ضمن اذعان به اشتباه خویش در حمایت از این گروه به امام رهنمود می‌دهند که اگر بار دیگر اعضای سازمان برای گرفتن تأیید نزد ایشان آمدند، مراقب باشند که یک وقت از آنان پشتیبانی نکنند!! این خاطره ایشان خیلی جالب و خواندنی است:

... من خودم وقتی سال‌های اول اینها ضربه خوردند، در نامه‌ای به امام خواسته بودم که تأییدشان کنند و تأکید داشتیم که اینها بچه‌های خوبی هستند. اما امام تأییدی نفرمودند... ولی در سال ۵۴ که رفتم نجف خدمت ایشان گفتم تا به حال ما اصرار داشتیم شما به شکلی اینها را تأیید کنید ولی شما موافقت نفرمودید و تصورمان این بود که اگر خدمت شما بیاییم، در مورد جلب موافقت شما و گرفتن تأیید تلاش می‌کنیم. بعد از انحراف و ارتداد جمعی از آنها حالا می‌فهمیم - با آنکه شما از اینها دور بودید و ما در کشور بودیم - حرکت شما صحیح بوده است. ما سه، چهار سالی به اینها کمک کردیم حالا می‌بینیم سر از کفر در می‌آورند. این روزها ممکن است تلاش‌های جدیدی برای تأیید گرفتن از شما بشود، تقاضای ما این است که شما همان راه خودتان را ادامه بدهید...!!^۱

آقای هاشمی این خاطره شیرین! و رهنمود به امام را در جای دیگر چنین تکرار می‌کند:

... مسئله دیگر، موضوع منافقین بود که به درستی موضع امام در گذشته تأکید کردم و گفتم برای ما روشن شده است که حق با شما بود که از اول اینها را تأیید نکردید... ممکن است برای حل مشکلشان از شما

برخی از این بزرگان که امروز بزرگانند! در ابتدای دهه ۴۰ که نهضت امام آغاز شد از طلابی بودند که نه از اهداف امام آگاهی داشتند و نه راه و روش امام در مبارزه را برمی‌تافتند و نه آموخته‌های مبارزه‌ای و بینش سیاسی درستی داشتند که بتوانند راهکارهایی نشان دهند

کمک بخواهند و برای تأیید گرفتن از شما اصرار بیشتری داشته باشند که به نظر ما به هیچ وجه تأیید باقی مانده‌های آنها هم از طرف شما به مصلحت نیست...!

نکته در خور توجه اینکه آقای هاشمی در خاطرات خود اذعان دارند که در آن هنگامی که ایشان و بسیاری از مبارزان روحانی سرکرده‌های سازمان منافقین را از جوانان مؤمن، مخلص و دین‌باور می‌پنداشتند و آنان را با اصحاب کهف مقایسه می‌کردند، امام به ماهیت نفاق آمیز و فریب کارانه این گروه پی برده بودند و به رغم اصرار و فشار بسیاری از یاران و همراهان، روی دیدگاه خود پای فشردند و از هر گونه تأیید و حمایتی نسبت به این گروه خودداری ورزیدند. با وجود این چگونه باور کردنی و پذیرفتنی است که آقای هاشمی در آن مقطعی که ماهیت سازمان بر ملا شده و تشت رسوایی آنها از بام به زیر افتاده است، نگران باشند که مبادا امام از این گروه پشتیبانی کنند و از ایران تا نجف راه بپیمایند تا به امام هشدار دهند که «... به هیچ وجه تأیید باقی مانده آنها هم از طرف شما مصلحت نیست و شما همان راه خودتان را ادامه دهید!! آیا این مصلحت‌اندیشی آقای هاشمی از آن گونه سخنانی نیست که به اصطلاح عرب‌ها «مادر جوان مرده را نیز به خنده وامی‌دارد»؟! (یضحک الثکلائی).

می‌گویند عالم عارفی هر روز در مسیر رفت و آمد خود از جلوی میکده‌ای می‌گذشت و هر بار متصدی آن میکده را از میگساری و پیاله‌فروشی بر حذر می‌داشت. سرانجام متصدی آن بساط به خود آمد و در میکده را بست و به میگساری و بی‌بندوباری پایان داد و روبه خدا آورد. پس از گذشت زمانی از آن جریان روزی این شخص از در منزل آن عالم





عارف می‌گذشت، لختی درنگ کرد و به سراغ آن عالم وارسته رفت و پس از سلام و تعارف گفت غرض از مزاحمت، خواستم زنهار دهم که از می و میگساری که مایه شر و شرارت و بدبختی دنیا و آخرت می‌شود بپرهیزید!! و خواسته یا ناخواسته به آن لب تر نکنید!

آقای هاشمی و تحلیلی ناپخته

آقای هاشمی در سفر خود به نجف، افزون بر اینکه امام را از هر گونه پشتیبانی از سازمان منافقین زینهار دادند!! در مورد سید موسی صدر نیز ادعا دارند در «تعدیل پاره‌ای از مواضع و دیدگاه‌های تند» کوشیدند و «با امام در این زمینه‌ها گفت‌وگوهایی کردند که بی‌تأثیر نبود»!!

آقای هاشمی بر این باورند که «ریشه و منشأ اختلاف نظرها بین آقای صدر و بیت امام» مسئله مرجعیت و «طرف اصلی حاج آقا مصطفی» بوده است و «آقا موسی ضمن حفظ روابطش با مسیحی‌ها، مسلمان‌ها، سنی‌ها، حکومت و سفارت ایران برای خودش در آنجا تشکیلاتی مترقی داشت با اندیشه‌های جالب»!!^۱

«مترقی و جالب بودن» تشکیلات آقای صدر از دید آقای هاشمی بحث جداگانه‌ای دارد که بایسته است ایشان آن را توضیح دهند و موشکافی کنند تا روشن شود کدام بخش از آن تشکیلات، مایه شیفتگی ایشان شده و برای ایشان گیرایی داشته است؛ لیکن وانمود کردن اینکه «اختلاف نظر بیت امام» و غیر مستقیم شخص امام با آقای صدر، ریشه در حمایت نکردن ایشان از مرجعیت امام داشته یا به عدم مبارزه ایشان با رژیم شاه برمی‌گشته است، جفایی است که نسبت به امام روا داشته‌اند و ناآگاهی و بی‌اطلاعی ایشان را از جریان آقای صدر در لبنان می‌نمایاند. آقای هاشمی از برخی کسانی که در تشکیلات آقای صدر این‌گونه دروغ‌ها را ضد امام و مبارزان اسلامی برون مرزی رواج می‌دادند تأثیر گرفته‌اند و بدون وارسی و بررسی به نظریه پردازی در این باره دست زده‌اند.

آقای هاشمی گمان کرده‌اند با چند روز سفر به لبنان و آرمیدن در «تشکیلات مترقی»! آقای صدر و بهره‌مندی از پذیرایی چرب و شیرین ایشان، می‌توانند از جریان پیچیده‌ای که در لبنان و در آن تشکیلات و در روش و منش آقای صدر حاکم بود آگاهی یابند و نظر کارشناسی بدهند و دیدگاه‌های متفاوت امام با ایشان را ریشه‌یابی کنند! از این رو آورده‌اند: «در ادامه همان سفر که به عراق رفته‌ام با امام در این زمینه گفت‌وگوهایی

آقای هاشمی امام را در آن روز نشناخته بود و متأسفانه تا آخر هم نشناخت و امروز نیز نمی‌شناسد. این ناآشنایی با شخصیت امام و ویژگی‌های خدایی و روحانی ایشان در موضع‌گیری‌ها و برداشت‌های آقای هاشمی درباره امام و داوری نسبت به ایشان کاملاً مشهود است و موجب جفاها و بی‌مروتی‌هایی نسبت به امام شده است

داشتیم که بی‌تأثیر نبود...^۱ لابد امام پذیرفتند که «آقا موسی به خاطر مصالح مجلس اعلا و با توجه به محذوراتی که داشت نمی‌توانست امام را معرفی کند و نیز شیوه مبارزه؛ که برای آقا موسی صدر نادیده گرفتن رژیم امکان‌پذیر نبود...»^۲ آقای هاشمی امام را در آن روز نشناخته بود و متأسفانه تا آخر هم نشناخت و امروز نیز نمی‌شناسد. این

ناآشنایی با شخصیت امام و ویژگی‌های خدایی و روحانی ایشان در موضع‌گیری‌ها و برداشت‌های آقای هاشمی درباره امام و داوری نسبت به ایشان کاملاً مشهود است و موجب جفاها و بی‌مروتی‌هایی نسبت به امام شده است.

آقای هاشمی در نیافته‌اند که اگر امام دنبال مرجعیت و منصب و مقام بودند به آقای صدر نیازی نداشتند که ایشان را «معرفی کند». امام از برخی کسانی که برای رسیدن به مرجعیت تلاش و کوشش داشتند بهتر بلد بودند که در میان ملت‌های فارس، عرب و... مرجعیت خود را مطرح و تثبیت کنند؛ لیکن ایشان از قدرت و ریاست شیطنی به گونه‌ای گریزان بودند که یک انسان از مردار گندیده دوری می‌گزیند. این واقعیتی است که نگارنده بیش از سی سال پیش در کتاب *نهضت/امام* - دفتر نخست - آن را بازگو کرده است و بار دیگر آن را در این فرگرد برای کسانی که هنوز از امام شناخت ندارند تکرار می‌کند: ... امام خمینی در سایه خودسازی و تهذیب نفس موفق شد که از بسیاری صفات و شیوه‌های ناموزون و ردایی که دامنگیر بعضی از مقامات روحانی می‌باشد دور بماند و دامان والای خود را از آلودگی، نامجویی، خودنمایی، جاه‌طلبی، رباکاری و دیگر صفات رذیله پاک و مبرا نگه دارد و به مشتهیات دنیا بی‌اعتنا باشد. از روز جوانی که به مقام اجتهاد رسید تا به امروز که بر کرسی قیادت و امامت نشست است، در راه شناساندن خود و به دست آوردن مقام و مسند کوچک‌ترین گامی برنداشته است... اصولاً از بساط ریاست و مقام و لوازم آن، به گونه‌ای تنفر

۱. همان، ص ۲۷۶.

۲. همان.



مخالفت آقای صدر با فلسطینی‌هایی که در جنوب لبنان استقرار یافته بودند، تنها در میان ایرانیان برون مرزی بازتاب نداشت بلکه خبر آن به ایران نیز رسید و برخی از چهره‌های سیاسی مانند مهندس بازرگان و دکتر سبحانی را بر آن داشت که از آقای صدر در این مورد توضیح بخواهند

و انزجار دارد و دوری می‌گزیند که انسان از مردار گندیده فرار می‌کند و در حقیقت این ریاست است که دنبال امام خمینی رفته است و اگر احساس خطر برای اسلام و جامعه اسلامی نبود، او هرگز به این وادی قدم نمی‌گذاشت و این مسند و مقام را به اهلس و اگذار می‌کرد؛ چنانکه در دوران زندگی ۶۰ ساله خویش چنین کرد...^۱

واقعیت این است که نگرانی و ناخرسندی امام از آقای صدر به جریان‌هایی برمی‌گشت که برای امام، جنبه اصولی و اساسی داشت، لیکن آقای صدر به آن باورمند نبود. گذر به برخی از آن اصول در این بخش نامناسب نیست:

۱. آقای صدر از بنیاد پایگاه مقاومت فلسطین در جنوب لبنان خشنودی نداشت و آن را به زبان شیعیانی می‌پنداشت که با سختی و تهیدستی در آن سامان می‌زیستند و رژیم صهیونیستی برای شوراندن آنان ضد فلسطینی‌ها، خانه و کاشانه‌شان را مورد حمله و هجوم قرار می‌داد و بمباران می‌کرد. آقای صدر از این نظر، زیستن فلسطینی‌ها در کنار مردم شیعه در جنوب لبنان را ناروا و زیان‌بار می‌دانست و با آن مخالف بود لیکن فتوای امام این بود که بر عموم مسلمانان (شیعه و سنی) واجب است در راه دفاع از فلسطین و آزادی آن از جان، مال و هستی خویش بگذرند و با فلسطینی‌ها همکاری کنند.

چنانکه در کتاب *نهضت امام خمینی* اشاره کردم، سازمان آزادی‌بخش فلسطین به دنبال رانده شدن از اردن به جنوب لبنان کوچ کرد و پایگاهی در آن منطقه در راه مبارزه با رژیم صهیونیستی بنیاد نهاد و آنگاه که با کارشکنی برخی از شیعیان آن سامان روبه‌رو شد، به امام روی آورد و از امام برای همراهی ساکنان جنوب لبنان با فلسطینی‌ها مدد خواست. امام از نمایندگان سازمان الفتح پرسید چرا برای پیشگیری از این خطر و برای برخورداری از پشتیبانی شیعیان لبنان با آقا موسی صدر گفت‌وگو نمی‌کنید و از او کمک نمی‌خواهید آنان پاسخ دادند که آقا موسی نیز از پارتیزان‌های فلسطینی در لبنان خشنود نیست و آنان را می‌همانان ناخوانده و دردسرزای می‌پندارد و به ما روی خوش نشان نمی‌دهد.^۲ امام بی‌درنگ پیامی خطاب به عموم مسلمانان صادر کردند؛ در بخشی

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۴۱-۴۰.

۲. سید حمید روحانی، *نهضت امام خمینی*، تهران، عروج، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۷۵۵.

از پیام آمده است:

... اکنون که گروهی از مردان فداکار فلسطین به منظور تعیین سرنوشت خویش به دست خویش - که همانا آزادی فلسطین است - بر ضد مشتی غاصب متجاوز قیام مردانه کرده‌اند و به جان، برای رهایی اراضی مغصوبه و سرزمین‌های اشغال شده کوشش می‌کنند، می‌بینیم که عمال استعمار دیروز با آنان در اردن چه کردند^۱ و امروز در لبنان چه می‌کنند. تبلیغات و دسایس سوء و همه‌جانبه در کار است. دست‌های ناپاک اذنانب استعمار به فعالیت مشغول است تا طوایف مسلمین را از این گروه فداکار جدا کند و آنان را از مراکز حساس سوق الجیشی - که امکان عملیات و ضربه زدن به قوای غاصب اسرائیل از آنجا میسر است - بیرون برانند.

اکنون بر عموم مسلمین و دول کشورهای اسلامی و خصوص بر دول عربی لازم است برای حفظ استقلال خود از این گروه مجاهد نگهداری کنند و به آنان کمک نمایند... بر فداییان مجاهد لازم است با توکل به خدای متعال و تمسک به قرآن کریم از کوشش در این راه مقدس دریغ نمایند و سردی‌های بعضی عناصر موجب سردی آنها نشود...^۲

مخالفت آقای صدر با فلسطینی‌هایی که در جنوب لبنان استقرار یافته بودند، تنها در میان ایرانیان برون مرزی بازتاب نداشت بلکه خبر آن به ایران نیز رسید و برخی از چهره‌های سیاسی مانند مهندس بازرگان و دکتر سحابی را بر آن داشت که از آقای صدر در این مورد توضیح بخواهند.^۳

۲. آقای صدر به نقش اتحاد اسلامی در کامیابی و پیشرفت ملت‌های مسلمان به درستی پی نبرده بود و به وحدت مسلمان‌ها (شیعه و سنی) چندان بها نمی‌داد و آن را به نفع مردم شیعه نمی‌پنداشت؛ در صورتی که اتحاد اسلامی از اصول استراتژیک امام به شمار می‌آمد و امام هر گونه مخالفت با آن و کارشکنی ضد آن را هیچ‌گاه نمی‌پذیرفتند و از کنار آن آرام نمی‌گذشتند. بنابر آورده صادق طباطبایی، آقای صدر به امام نوشته بود:

... این سنی‌ها، مسلمان شناسنامه‌ای به اصطلاح امروز هستند و فکر

۱. اشاره است به کشتار چریک‌های فلسطینی به دست قصاب اردن (ملک حسین) در سپتامبر ۱۹۷۰ (مرداد ۱۳۴۹) که به سپتامبر سیاه معروف شد.

۲. صحیفه/امام، ج ۲، ص ۴۶.

۳. صادق طباطبایی، *خاطرات سیاسی*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۷۷.



نکنید وحدت با اینها جهان اسلام را دگرگون می کند...^۱
 ۳. ارتباط نزدیک و سؤال برانگیز آقای صدر با دیکتاتورهای حاکم کشورهای اسلامی، نیز با گروه‌های فاشیست و ضد مردمی کشور لبنان و برخورد سرد و ناموزون و گاهی تنش‌زای ایشان با گروه‌ها و احزاب آزادی‌خواه و ضد استعماری آن کشور که «چپ» خوانده می‌شدند، از دیگر علت‌های آزرده‌گی خاطر امام، شهید سید مصطفی و مبارزان ایرانی برون‌مرزی به شمار می‌رفت. امام این‌گونه روش‌ها و رفتارها را مایه ذهنیت منفی توده‌های مردمی - به ویژه نسل جوان کشورهای عربی - نسبت به روحانیان و عالمان شیعه می‌دانستند و از آن رنج می‌بردند.^۲

این‌گونه سیاست‌ها و موضع‌گیری‌های ناموزون آقای صدر بود که مایه رنج و نگرانی امام و شهید سید مصطفی و مبارزان وارسته ایرانی برون‌مرزی می‌شد، نه جریان مرجعیت ریاست که برای امام و فرزند عارف و خودساخته ایشان پوچ و بی‌ارزش بود.

آقای هاشمی که بر این باورند اختلاف شهید سید مصطفی با آقای صدر بر سر مرجعیت امام بوده است آیا اندیشه کرده‌اند که آن شهید چگونه در میان شمار زیادی از روحانیانی که حتی مرجعیت امام را نفی کردند و مروج مراجع دیگر بودند، تنها با آقای صدر مشکل پیدا کردند و رنجیدند؟ مگر برخی از دوستان آن شهید مانند حاج شیخ نصرالله شاه‌آبادی از مروجان آقای خوبی نبودند؟ مگر اخوان مرعشی از اطراف‌ی آقای خوبی به شمار نمی‌آمدند که با سید مصطفی ارتباط نزدیک و دیرینه‌ای داشتند؟ مگر حاج سید رضا صدر از مروجان آقای شریعتمداری نبود که با آن شهید ارتباط مکاتبه‌ای داشت؟ مگر حاج آقا باقر قمی از طرفداران سرسخت آقای خوبی و از مخالفان خط مشی سیاسی امام، با حاج سید مصطفی در ارتباط نبود؟ اگر قرار بود آن شهید بزرگوار با کسانی که مرجعیت امام را ترویج نمی‌کردند سر ناسازگاری داشته باشد باید با انبوهی از روحانیان نجف و ایران دریفتند و درگیر شود. شهید سید مصطفی خمینی وارسته‌تر، بلند نظرتر و روشن‌اندیش‌تر از آن بود که بر سر مسئله «مرجعیت» که از دید او «از جهات خیالیه» بود با کسانی سر ناسازگاری داشته باشد یا امام بخواهد مرز ارتباط با دیگران را با این‌گونه مسائل خام، پوچ و نفسانی مشخص سازد.

حاج آقا باقر قمی که در موارد بسیاری با سیاست و راه و رفتار امام به شدت

۱. همان، ص ۱۷۷-۱۷۶.

۲. آقای صادق طباطبایی در کتاب خاطرات خود به رغم اینکه آسمان و ریسمان را به هم دوخته تا این دروغ را استواری بخشد که امام از آقای صدر هیچ‌گونه ذهنیتی نداشتند، ناخودآگاه به برخی از محورها به عنوان عامل آزرده‌گی خاطر امام نسبت به آقای صدر اذعان کرده است.

مخالف بود و از اعلیت آقای خوبی دم می‌زد، آنگاه که در سال ۱۳۵۴ به نجف آمد، مورد عنایت امام و شهید سید مصطفی قرار گرفت. او با ترسیم جو سیاسی - مذهبی ایران و بهره‌برداری‌های ناروایی که برخی از چهره‌ها و گروه‌های به‌ظاهر مذهبی از جایگاه امام می‌کردند، پرسشی را به صورت کتبی با امام مطرح کرد و

ارتباط نزدیک و سؤال برانگیز آقای صدر با دیکتاتورهای حاکم کشورهای اسلامی، نیز با گروه‌های فاشیست و ضد مردمی کشور لبنان و برخورد سرد و ناموزون و گاهی تنش‌زای ایشان با گروه‌ها و احزاب آزادی‌خواه و ضد استعماری آن کشور که «چپ» خوانده می‌شدند، از دیگر علت‌های آزرده‌گی خاطر امام، شهید سید مصطفی و مبارزان ایرانی برون‌مرزی به شمار می‌رفت

امام نیز به آن پاسخ داد و موضع خود را در برابر جریان‌هایی مانند شریعتی و گروه‌های التقاطی و مارکسیستی با صراحت بیان کرد. این پرسش که به قلم مرحوم حاج آقا باقر قمی است و پاسخ امام به او این واقعیت را روشن می‌کند که امام بر سر دنیا هرگز و هیچ‌گاه با اشخاص مشکل نداشتند و تحلیل‌های سطحی آقای هاشمی در این مورد، عدم شناخت ایشان از شخصیت والا، عرفانی و فرامادی امام را به نمایش می‌گذارد.





مختصری که حضرت آیه الله العظمی خمینی رحمته الله علیه

محققان در این باره بطوریکه فخری که در این کتاب است بهر جهت از آنکه در این کتاب است
مجموعه نظریه‌ها و عقاید است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
در تمام دنیا و در تمام این موارد در صورتی که در این کتاب است که در این کتاب است
به نام و در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
مجموعه نظریه‌ها و عقاید است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
در باره این موضوع است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است

اینجا که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
تفاوتی با عقاید خود مبدی و ضد مبدی دارند با عقاید ایم در درگاه و اساسی باشد که با دست
و عبادت بر این عقیده ایم و در سبب عدم تسبیح و تعظیم و عبادت وجود امره باشد بر این عقیده است
در مصالح روز این عقیده در دیگر امری که تهنه دان فضاست بگویم مبدی و کسوف با سوادانی آن
یعنی زمانی ایم و دعا در کفایت عقیده صالح خود را با عقاید رفاهیت که بطور عاقله توان کردیم
نیست غیر ایم است و در ضلوعی باشد با چار باره عقاید صالح چهار فرد دست یا با آنکه آنرا و ایستادگروه
مفاد و شمول ایم است و در حقیقت سالیان آن زنده ایم و در سبب عدم حضور سر است در کتاب عقاید
و اعمال دست نشانیها چه راستی و چه چپ و در عقایدت که حافظ آن است سر است که با وجود آن
و عبادت نبوت است بخیر که در کفرها انانیت است؛ مگر در مبدی و حضور و کفر از این عقاید است
که با نیز که از شکیف بر این عقیده این سده نشانی است که در روزها مسلک آن عالمان نیست خود بر کفر است
که در روزها و با در حجاب و تعویذ است و بیعت در ایت و لا اله الا الله و لا اله الا الله که کتب
به پاس آنکه کتب است و با این که آن بر گذشته است حال یا نیست که خود بر حقه کتب آن تهنه در این
توانی ترویج نیست بر این عقیده و در مبدی و کسوفی توان کردیم و در عقایدت در این که مبدی است
بیعت عقایدت و عقایدت است و با نده عقاید این کتب بود که هر که با این عقاید که بر آرزویش است و عقایدت

تا که بر تهنه نهیب منور تسبیح درو عاقبت واکم با سدا دان انی است به رسید تصنیف کشته و بگویند
 اکتوبه جنت بجز زاین نخونین را به اجانب بر زرد زمین قاشق است من هر صیاد علم یکیم که در این
 دست با ت فاش چه گویند و چه با رگست و چه نخونین از نه به تسبیح دار اکتب نه سر ایدر است محبت
 عیدیم بیوه و دهم به اسم و در سر است خنجر و بزاریم و از ما را فاش بملکت و بهلام و نه به سیوانم و بفران
 و نه چنین جانانه این دروغها و عید؟ نیزمانندین در عاقبتی غولف ایام کشته که که برده عاقبت
 خسته بچند در دهم و نهیب دفاع میکنه لودم است از این دست با ت نموده خود بر کشته و از
 متابع در عاقبت دفاع کشته و از تفرق و خدنگ فرار کشته و با هر شب بر سر کله را عاقبت با
 خشی کشته از دروغ عینو عظیم هسان قاف دارم که با طقات جهان عظیم غولف و به در نظر
 کشته در بر طقات جهان است که در خط در عاقبت دروغ عینو عظیم کوش با شنه
 را هر روز است که در هم که نه سدا کای و شکوان تمام از نه و غیر و تفسیر قرآن کریم و علم ۳۳
 با در اخذ جدا خود دار کشته و از هیچ طقات ای به هر تالی قاف دارم که با حفظ و دست یکیم
 راه ما بر توشی پهلای که زمین شربت تهنه به بندند و از هر اذیت علیت غلغله خواس تم که
 قطع بینه اجانب و عامل خبیث آنان را از ما کند پهلای و از کوه راه است بفرایر آنه اولی
 مدام بر دروغ عینو عظیم هسان در بر طقات زمین ای به هر تالی شهرستان ۹۷ روح به هر تالی



اعلامیه

حضرت آیت اله العظمی آقای حاج سید روح اله خمینی مد ظله العالی

بیمرامون :

تعظیم مقام روحانیت و تکریم مقام ولایت اهل بیت (ع) و وجوب مبارزات کونیسم و مارکسیسم و تشریح جستن از این گروه انحرافی

محضر مبارک حضرت آیت اله العظمی آقای خمینی مد ظله العالی

محترم بعرض میرساند بطوریکه خاطر مبارک مستحضراست اخیراً "حملات ناروایی بدین مقدس اسلام مخصوصاً" بطریقه حقه مذهب تشیع که روح اسلام است از ناحیه کمونیستها و بیروان منتب مارکس و منحرفین از مقام ولایت امیرالمؤمنین (ع) و اولاد معصومین بزرگوار علیهم السلام و نسبت با حثام دین مقدس اسلام و توهین بمقام شامخ روحانیت از سواحسی مختلف میگرد و متأسفانه عده ای از اینان خود را وابسته بحضرتعالی معرفی نموده و جیزاً خود را از آن انتخاب میدانند متنی است نظرمبارک خود را در باره این موضوعات و اینگونه افراد با لسان صراحت مرقوم فرموده تارفع هرگونه ابهام وسوء تفاهمی بشود .

بسمه تعالی

اینجانب کراراً نظرخود را در این نحو موضوعات گفته نوشته ام بعید بنظر نمی آید که دستجاتی که در ایران استعما ن بفعالیتهای ضد اسلامی و ضد مذهبی دارند با اختلاف اسم و روس گروههای سیاسی باشند که با دست اجانب برای تضعیف اسلام و مذهب مقدس تشییع و مقام عظیم روحانیت بوجود آمده باشند برای انصراف ملت از مصالح روز این جمعیتها در ریت امر مشترک هستند و آن خیانت به کشور اسلامی و کوبیدن پاسداران آن و چون دشمنان اسلام و فارتگران ملل ضعیف مصالح خود را با نفوذ روحانیت که یگانه حافظ قرآن کریم و احکام نجات بخش اسلام است در خطر می بینند ناچار برای حفظ مصالح استعماری خود دست با ایجاد احزاب انحرافی و وابسته و گروهها و بظا هر منتحل باسلام و در حقیقت مخالف با آن زده اند اسلام و مذهب مقدس جعفری سدی است در مقابل اجانب و عمال دست نشاندگان آنها چه راستی و چه چپسی و روحانیت که حافظ آن است سدی است که با وجود آن اجانب نمیتوانند بنحوی که دلخواه آنها است با کشورهای اسلامی و خصوصاً با کشور ایران رفتار کنند لهدا اقرنها است که با سیرنگهای مختلف برای شکستن این سد نقشه می کشند گاهی از راه مسلط کردن عمال خبیث خود بر

کشورهای اسلامی و گاهی از راه ایجاد مذاهب باطله و ترویج با بیت و بهائیت و وهابیت و ناهسی از طریق احزاب انحرافی امروزه مکتب بی اساس مارکس با شکست مواجه است و بی پایه کسی آن بر ملا شده است. همان‌جا نب که خود بر ضد مکتب آن هستند در ایران آن ترویج میشوند بـ برای شکستن وحدت اسلامی و ترویج قرآن کریم و روحانیت در ایران که مهد تربیت اهل بیت عصمت و طهارت است و بازنده بود. این مکتب بزرگ مرکزاً جانب غارتگرانه آرزوی غیر انسانی خود نمیرسند تا زیر هستند مذهب مقدس تشیع و روحانیت را که پاسداران آن است به روشنیله تضعیف کنند و بگویند که وبه انتساب بعضی از این منحرفین رابه اینجانب نیز از همین قمار است من صریحاً اعلام میکنم که از این دستجات خائن چه کمونست و چه مارکسیست وجه منحرفین از مذهب تشیع و از منتسب مقدس اهل بیت عصمت علیهم الصلوه والسلام بهر اسم و رسمی باشد متفرق و بیزارم و آنها را خائن به مملکت و اسلام و مذهب میدانم و بدخواهان و مفرصین بدانند با این روشها و حیله‌ها نمیتوانند بین روحانیون خلاف ایجاد کنند کسانی که بروحانیون منتسب هستند و از اسلام و مذهب دفاع میکنند لازم است از این دستجات مفسده جوئی که از مقام شامح روحانیت دفاع کنند و از تفرق و اختلاف احتراز کنند و با هوشیاری نیرنگهای اجانب را خنثی کنند از روحانیون عظیم الشان تقاضا دارم که با طبقات جوان بچشم عطف و دید ری نصر کنند و بر طبقات جوان است که در حفظ روحانیت و روحانیون معظم کوشا باشند.

و اخیراً لازم است تذکر هم که نویسندگان و متفکران محترم از تاویل و تفسیر قرآن کریم و احکام اسلام با اراده خود جدا خود داری کنند و از جمیع طبقات اید اله تعالی تقاضا دارم که با حفظ وحدت کلمه راه را برد شعنان اسلام که دشمن بشریت هستند به بندند و از خداوند تعالی جلت عظمته خواستارم که قطع ریشه اجانب و عمار خبیث آنان را از مالکند اسلامی و ارتشور اهل بیت بفرماید اله ولی الامر سلام من بر روحانیون عظیم الشان و بر طبقات مومنین اید هم اله

تعالی شهر شعبان ۹۷

روح اله موسوی خمینی





هاشمی و چالش‌ها

جناب هاشمی رفسنجانی به رغم کشش و گرایش دیرینه نسبت به امام و همراهی با نهضت اسلامی، به علت داشتن برخی خوی و خصلت‌های شخصی، می‌توان گفت کمتر توانستند نسبت به امام تعبد داشته باشند و راه و خط و اندیشه امام را به درستی برتابند و پاس بدارند؛ چنانکه امروز نیز نسبت به مقام معظم رهبری با چنین مشکلی روبه‌رو هستند.

نخستین مشکل ایشان با امام این بود که خود را در زمینه مسائل سیاسی کم‌تر از امام نمی‌دیدند و شاید در مواردی داناتر و باتدبیرتر می‌پنداشتند و این چشمداشت را داشتند که دیدگاه‌ها، پیشنهادهای و خواسته‌های ایشان از سوی امام مورد پذیرش قرار بگیرد؛ آن روز که ایشان سازمان منافقین را از جوانان دین‌باور مسلمان می‌پندارند امام بی‌چون و چرا بپذیرند، روز دیگر که ماهیت سازمان آشکار شد و خطا و اشتباه ایشان در پشتیبانی همه‌جانبه از آن سازمان آسیب‌سنگینی به نهضت اسلامی ایران وارد کرد در دیدار با امام با یک دنیا جرئت و جسارت به امام سفارش می‌کنند که از تأیید آنها بپرهیزند، امام نیز اطاعت کنند! در مورد حزب جمهوری انتظار دارند که از جایگاه والای امام هزینه کنند و از آبروی امام برای حزب آبرو و اعتبار به دست آورند لیکن امام این کار را نمی‌کنند؛ چون نمی‌خواهند یک حزب فرمایشی مانند حزب رستاخیز که در میان مردم پایگاهی نداشت پدید بیاید. امام بر این نظر بودند که حزب جمهوری اسلامی اگر نتواند در میان مردم جایگاه و پایگاهی داشته باشد، باید تعطیل شود لیکن آقای هاشمی این دیدار امام درباره حزب را بر نمی‌تابند و در نامه‌ای به امام خرده می‌گیرند که چرا به شکل دایم و پیوسته حزب را مورد حمایت قرار نمی‌دهند:

... ما حزب جمهوری اسلامی را با مشورت با شخص جناب‌عالی و گرفتن قول مساعدت و تأیید غیر مستقیم... تأسیس کردیم... و جناب‌عالی هم در روزهای اول در تهران و قم مکرراً تأیید فرمودید... و اکنون حزب از نفوذ شما تغذیه می‌شود - غیر مستقیم - ولی رنگ حمایت از روزهای اول کم‌تر شد، میل داریم لااقل در جلسات خصوصی نظر صریحی بفرمایید. اگر مایل اید ما حزب را کنار بگذاریم ما را قانع کنید و اگر لازم می‌دانید حزب بماند باید جور دیگر عمل بشود و اگر همین گونه که عمل می‌فرمایید مصلحت است ما را قانع کنید...^۱

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۶، ص ۲۶.

بی تردید اگر آقای هاشمی نسبت به امام شناخت درستی داشتند و دست کم ایشان را به عنوان یک سیاستمدار ورزیده، دنیادیده و با آزمون باور داشتند هرگز و هیچ گاه این جسارت را نمی کردند و امام را «بی خط!» و «آسایش طلب!» نمی خواندند

آقای هاشمی از این نکته غفلت داشته اند که یک حزب مردمی باید در میان مردم جایگاه به دست آورد و ریشه بدواند. آن حزبی که نتواند در میان مردم اعتبار کسب کند و پیوسته بخواد از رهبری هزینه کند، حزب فرمایشی خواهد بود. ایشان به جای بررسی این مسئله که چرا حزب جمهوری نتوانست اعتبار مردمی به دست آورد، از امام خرده می گیرند که چرا حمایت را ادامه ندادند و «رنگ حمایت از روزهای اول کم تر شده»^۱

جناب هاشمی آیا هیچ اندیشیده اند که «حزب جمهوری» چرا از روز تأسیس مورد خرده گیری، رویارویی و ناخرسندی - حتی شماری از همزمان روحانی ایشان - قرار گرفت؟ چرا شخصیت هایی مانند شهید مفتاح، ربانی شیرازی، انواری، شهید محلاتی، مروارید و... به حزب نپیوستند بلکه در برابر آن موضع گرفتند؟ چرا حزب جمهوری از آغاز با ما و اگر و دید منفی بسیاری از عالمان و روحانیان مبارز و در خط امام روبه رو شد؟ جناب هاشمی که نتوانستند برای حزب جمهوری در میان ملت ایران اعتبار و جایگاهی پدید آورند، تلاش می کنند از امام هزینه کنند و ایشان را بر آن دارند که در هر مناسبتی به ستایش از این حزب برخیزند و آن را مورد تأیید قرار دهند، بدون اینکه اندیشه کنند که پشتیبانی پیاپی امام از حزب جمهوری، این حزب را مردمی نمی کند، بلکه به یک حزب فرمایشی بدل خواهد کرد و اعتبار امام در میان مردم آسیب خواهد دید؛ چرا که مردم نسبت به حزب جمهوری ذهنیت داشتند و آن را حزبی در راستای منافع و مصالح ملت و کشور نمی دیدند.

جریان «حزب جمهوری» گسترده تر و دامنه دار تر از آن است که نگارنده بتواند در این فرگرد آن را باز کند و مورد بررسی قرار دهد ناگزیر باید گذاشت و گذشت و بر غربت و مظلومیت امام گریست و به درستی دریافت که امام از دست برخی خودی ها چه کشیدند و چرا به ناراحتی قلبی دچار شدند و چرا یک بار فریاد زدند که «سعدی از دست دوستان فریاد»^۲

ایشان در جریان بنی صدر نیز از امام می خواستند که از قدرت و مقام خود برای زیر

۱. درباره حزب جمهوری اسلامی و کاستی ها و نادرستی های آن در تاریخ به بررسی خواهیم نشست.

۲. صحیفه امام، ج ۹، ص ۵۳۵.

پا گذاشتن آرای مردم به بنی صدر بهره‌برداری کنند و او را از قدرت پایین بکشند یا بدون در نظر گرفتن شأن و شکوه رهبری و مسئولیت و رسالت سنگین ولی فقیه، با بنی صدر درگیر شوند، بگویند و با آقای هاشمی هم‌صدا شوند! و آنگاه که امام به این چشم‌داشت ناپخته بها نمی‌دهند و اعتنا نمی‌کنند، از جانب ایشان به «آسایش طلبی»! متهم می‌شوند:

... آیا رواست که به خاطر اجرای نظرهای جنابعالی ما درگیر باشیم و متهم و جنابعالی در مقابل اینها موضع بی طرف بگیرید؟ آیا بی خط بودن و آسایش طلبی را می‌پسندید... آیا رواست که همه گروه و دوستان ما به اضافه اکثریت مدرسین و فضلالی قم و ائمه جمعه و جماعات و... در یک طرف اختلاف باشند و شخص آقای بنی صدر در یک طرف و جنابعالی موضع ناصح بی طرف داشته باشید...^۱

فرازهای بالا که از قلم جناب هاشمی خطاب به امام تراوش کرده است، زنده‌ترین سند و گواه بر این نکته است که ایشان امام را در سطح خود می‌دیدند و خود را از نظر بینش سیاسی، درک و فهم مسائل کشور از امام آگاه‌تر، داناتر و تیزبین‌تر می‌پنداشتند. از این رو از امام گله‌مندند که چرا مانند ایشان با آقای بنی صدر درگیر نمی‌شوند.

از این پرسشی که ایشان مطرح می‌کنند نکته دیگری نیز به دست می‌آید و آن اینکه آقای هاشمی از مسئولیت یک رهبر و جایگاه آن و اینکه رهبر در کوران حوادث و در شرایط بحران، چه نقشی باید ایفا کند و چگونه باید نابسامانی‌ها را سامان بخشد و آتش‌افروزی‌ها را خاموش کند، به کلی ناآگاه بوده و دریافتی نداشته و هیچ‌گاه به آن اندیشه نمی‌کردند. البته آقای هاشمی از روی فروتنی و شکسته‌نفسی، پس از خرده‌گیری‌های خود از موضع امام، افزوده‌اند: «... اگر مصلحت می‌دانید که مقام رهبری در همین موضع باشد و سربازان خیر و شریانیات را تحمل کنند ما از جان و دل حاضر به پذیرش این مصلحت هستیم ولی لااقل به خود ما بگویید!»

این آورده جناب هاشمی مانند آن است که نگارنده طی نامه‌ای به امام خرده‌گیری می‌کردم که چرا به من دستور دادند که مسئولیت مرکز ساواک را بپذیرم و به فرموده ایشان «انجمن حجتیه را از آنجا بیرون بریزم» چرا خود این مسئولیت را بر عهده نگرفتند و آن را به انجام نرساندند و آن‌گاه به اصطلاح در مقام فروتنی، با لحنی طلبکارانه می‌نوشتیم: «اگر مصلحت نمی‌دانستید شخصاً این مسئولیت را بر دوش بگیرید و باید

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، همان، ص ۲۲.

خیر و شر این جریان را من تحمل کنم، من بادل و جان حاضر به پذیرش این مصلحت هستم ولی لااقل به خود من بگوئید؟!«

آیا اگر چنین نامه و نظری به امام می‌دادم، ایشان در عقل و خرد من تردید نمی‌کردند و بر پوچی و بی‌پایگی این

جناب هاشمی اگر از امام شناخت درستی داشتند این جسارت را به ایشان روا نمی‌داشتند و نمی‌نوشتند «آسایش طلبی را می‌پسندید»!! امام از نادر مرجع تقلیدی بودند در تاریخ شیعه که جانشان را کف دست گذاشتند و به زندان و تبعید تن دادند و ۲۴ ساعت در یک سلول گذراندند

خرده‌گیری نابخردانه من نمی‌خندیدند؟ و در نمی‌یافتند که نویسنده این نامه از الفبای سیاست بی‌خبر است؟ و به این باور نمی‌رسیدند که دور و بر ایشان یک مشت عناصر پیاده، بی‌مایه و لاده گرد آمده‌اند؟ بی‌سبب نیست که امام به این نامه جناب هاشمی به صورت کتبی یا شفاهی پاسخی ندادند و به مصداق «و اذا مروا باللغو مروا کراما» از کنار آن بی‌تفاوت گذشتند.

جناب هاشمی آنگاه که در برابر بنی‌صدر کم می‌آوردند و نمی‌توانند به مردم بیاوراند که درگیری‌شان با بنی‌صدر بر سر قدرت نیست، به جای اینکه اندیشه کنند که کجای کارشان ایراد دارد که نمی‌توانند اعتماد مردم را جلب کنند، از امام انتظار دارند که سپر بلا شوند و در تأیید از آنان و ضد بنی‌صدر موضع‌گیری کنند تا آنها بتوانند در میان مردم اعتباری به دست آورند. غافل از اینکه ملت ایران در مرحله‌ای از رشد و آگاهی هستند که تأیید و تکذیب امام نسبت به این و آن را کور کورانه نمی‌پذیرند و به عملکردهای آن کسانی که مورد حمایت یا شماتت امام قرار گرفته‌اند نیز نگاه می‌کنند.

مشکل دوم جناب هاشمی این است که از امام شناخت درستی نداشتند- و ندارند- این ناآشنایی با شخصیت عرفانی، روحانی و سیاسی امام، مایه چالش ایشان شد و ناگزیر در مواردی به بیراهه کشیده شدند و به امام جفا کردند. این نسبت ناروا و دردناکی که به امام دادند: «آیا بی‌خط بودن و آسایش طلبی را می‌پسندید»!! از عدم شناخت ایشان نشان دارد. بی‌تردید اگر ایشان نسبت به امام شناخت درستی داشتند و دست کم ایشان را به عنوان یک سیاستمدار ورزیده، دنیادیده و با آزمون باور داشتند هرگز و هیچ‌گاه این جسارت را نمی‌کردند و امام را «بی‌خط»! و «آسایش طلب»! نمی‌خواندند.

اگر امام «بی‌خط» بودند، شاه و دارودسته طاغوتی او می‌توانستند با امام به گونه‌ای کنار بیایند؛ نیز گروه‌های سیاسی مانند منافقین، «جبهه ملی»، «نهضت آزادی»ها و حتی مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها می‌توانستند ایشان را فریب دهند و انقلاب را مصادره



نفوذناپذیری امام و قاطعیت و صلابت ایشان در برابر و سوسه‌ها، خواسته‌ها و چشم‌داشت‌های این و آن، آشکارتر از آن است که به توضیح و تفسیر و دلیل و سند نیاز داشته باشد

کنند. امریکا، شوروی و دیگر ابرقدرت‌ها می‌توانستند با ایشان به گونه‌ای بند و بست کنند و سلطه استعماری خود در ایران را تداوم بخشند آیا امام «بی‌خط» بودند که نگذاشتند لیبرالیست‌ها با ماسک اسلام‌خواهی و انقلابی، بر آرمان‌های انقلاب چوب حراج بزنند؟! راستی امام در مقام هشدار به چه کسانی بودند که اعلام کردند: «...تا من هستم نخواهم گذاشت حکومت

به دست لیبرال‌ها بیفتد... تا من هستم از اصول نه شرقی نه غربی عدول نخواهم کرد...»^۱ آیا امام «بی‌خط» بودند که اعلام کردند امروز شعار «مرگ بر امریکا عبادت است» یا آنهایی که پیشنهاد حذف این شعار را می‌دادند و خواهان برقراری روابط با امریکا بودند؟ آیا امام «بی‌خط» بودند یا آنهایی که در شب ۷ فروردین ۱۳۶۸ با گریه و زاری امام را از انتشار نامه تاریخی ۱/۶ درباره شیخ حسینعلی منتظری بازداشتند و این هشدار امام را نادیده گرفتند که روزی از اینکه نگذاشتید این نامه منتشر شود پشیمان خواهید شد؟ آیا امام «بی‌خط» بودند یا آنهایی که رژیم پلید و ضداسلامی سعودی - صهیونیستی و نظام جمهوری اسلامی را دو بال اسلام خواندند و برخلاف عرف دیپلماسی به مدت ۱۴ روز در کشور عربستان لنگر انداختند و از پذیرایی شاهانه «جلاله الملک» نمک‌گیر شدند؟ جناب هاشمی اگر از امام شناخت درستی داشتند این جسارت را به ایشان روا نمی‌داشتند و نمی‌نوشتند «آسایش طلبی را می‌پسندید!!» امام از نادر مرجع تقلیدی بودند در تاریخ شیعه که جانشان را کف دست گذاشتند و به زندان و تبعید تن دادند و ۲۴ ساعت در یک سلول گذراندند. آیا امام «آسایش طلب» بودند که محیط آرام نجف را رها کردند و در مرز کویت در گرمای شدید ساعت‌ها سرگردان ماندند و ناهارشان را در پاسگاه مرزی عراق با چند عدد بیسکویت صرف کردند؟ کسانی که از امام شناخت دارند می‌دانند که تن‌آسایی و راحت‌طلبی با خوی و خصلت امام هم‌خوانی نداشت و امام پیوسته رضای حق و آسایش مردم را بر راحتی خویش مقدم می‌داشتند:

... عزیزانم! شما می‌دانید که تلاش کرده‌ام که راحتی خود را بر رضایت حق و راحتی شما مقدم ندارم...^۲

نیز اعلام کردند:

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۶.
۲. همان، ص ۹۵.

... اگر بندگان استخوان‌هایمان را جدا سازند، اگر سرمان را بالای دار
برند اگر زنده زنده، در شعله‌های آتش بسوزانند، اگر زن و فرزندان و
هستی‌مان را در جلوی دیدگانمان به اسارت و غارت برند هرگز امان‌نامه
کفر و شرک را امضا نمی‌کنیم.^۱

نگارنده بر آن نیست که برخی از کاستی‌ها و نادرستی‌های بعضی از اشخاص را که از
تن‌آسایی و آسایش‌طلبی ریشه می‌گیرد در اینجا لیست کند و به نمایش بگذارد، لیکن
بی‌تردید در این مورد و در موارد دیگر با پرده‌پوشی و رودربایستی نخواهد گذشت و به
درستی نشان خواهد داد که چه کسانی آسایش‌طلب و از خودراضی بودند و چه کسانی
در راه خدا و خلق هستی خویش را کف دست گذاشتند.
ناآشنایی جناب هاشمی نسبت به امام و ویژگی‌ها و برجستگی‌های ایشان، موجب
شده است که در نامه خود پیرایه دیگری به امام ببندند و تأثیرپذیری از دیگران را به
ایشان نسبت دهند:

...گاهی به ذهنم خطور می‌کند که تبلیغات و ادعاهای دیگران شما را
تحت تأثیر قرار داده و قاطعیت و صراحت لازم را - که از ویژگی‌های شما
در هدایت انقلاب بوده - در موارد فوق‌الذکر ضعیف‌تر از گذشته نشان
می‌دهید. بسیاری از مردم هم متحیرند که چرا امام قاطع و صریح در
این مسائل سرنوشت‌ساز صراحت ندارند. خدای نخواستہ اگر روزی شما
نباشید و این تحریر بماند چه خواهد شد؟^۲

نفوذناپذیری امام و قاطعیت و صلابت ایشان در برابر وسوسه‌ها، خواسته‌ها و
چشم‌داشت‌های این و آن، آشکارتر از آن است که به توضیح و تفسیر و دلیل و سند نیاز
داشته باشد. اگر امام تأثیرپذیر بودند باید نامه‌ها و پیام‌های جناب هاشمی و همفکرانشان
مانند شیخ حسینعلی منتظری و لاهوتی و نیز مرحوم آقای طالقانی و... در تأیید سازمان
منافقین امام را بر آن دارد که طی اعلامیه‌ای سرکرده‌ها و اعضای سازمان منافقین را
سلمان و ابوذر زمان بدانند و ملت ایران را به پیروی و دنباله‌روی از سازمان فراخوانند.
اگر امام نفوذپذیر بودند کسانی مانند جناب هاشمی می‌توانستند به عنوان اطرافی در
گرداگرد حیات ایشان تار و پود بتند و امام را در مشت خود گیرند و طبق آرزو و نیاز نفسانی
خود بگردانند و در میان مردم بی‌اعتبار سازند. این نامه اهانت‌آمیز جناب هاشمی

۱. همان، ص ۹۸.

۲. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، همان، ص ۲۶.

اگر امام نفوذپذیر بودند کسانی مانند جناب هاشمی می توانستند به عنوان اطراف‌ی در گرداگرد حیات ایشان تاری بتند و امام را در مشت خود گیرند و طبق آرزو نیاز نفسانی خود بگردانند و در میان مردم بی اعتبار سازند

به امام، خود بهترین گواه بر نفوذناپذیری امام است؛ زیرا آقای هاشمی در کنار بیت امام جای گزیده بودند و از طریق شادروان حاج احمد آقا نیز دیدگاه‌ها و پیشنهادهای خود را پیوسته به ایشان می‌رساندند. خودشان نیز می‌توانستند در فرصت‌های مناسب با ایشان دیدار داشته باشند.

امام نیز نسبت به جناب هاشمی محبت و عنایت داشتند؛ بنابراین اگر امام نفوذپذیر بودند و از نزدیکان و دور و بری‌ها تأثیر می‌گرفتند جناب هاشمی می‌توانستند دیدگاه‌ها، خواسته‌ها و خواهش‌های درونی خود را به دست امام پیاده کنند و دیگر به نگارش چنین نامه گلایه‌آمیز و جسورانه‌ای نیاز نبود.

نکته در خور توجه اینکه برخی از کسانی که به نحوی با امام سروکار داشتند، آنگاه که نمی‌توانستند نقشه‌ها، نیرنگ‌ها و خواسته‌های نفسانی، باندی و گروهی خود را به دست امام پیاده کنند بی‌درنگ اتهام تأثیر گرفتن از دیگران را بر امام وارد می‌کردند.

سومین مشکل چالشی جناب هاشمی ناآگاهی از اهداف و آرمان‌های سیاسی-انقلابی امام است. ایشان نه تنها امام و ویژگی‌ها و برجستگی‌های ایشان را نتوانستند برتابند و بشناسند بلکه از اهداف نهضت و انقلاب و راهکارهای امام در نهضت (علم مبارزه) نیز برداشت و بررسی درستی نداشتند. ایشان در خاطرات خود بحق اذعان دارند که:

... از روز اول انگیزه امام مبارزه با شخص شاه بود... اگر در مواردی دیده می‌شود که امام، علم را مخاطب قرار می‌دهند و شاه را نصیحت می‌کنند، این هم تاکتیکی درست است، هم اتمام حجت و هم هماهنگی با جامعه‌ای که ایشان می‌بایستی عهده‌دار رهبری آن شود...^۱

لیکن در جای دیگر در برابر وسوسه‌ها و شگردهای شیادانه پرسش‌کننده پاسخی می‌دهند که نشان می‌دهد آنچه را که در خاطراتشان در بالا آمد، به درستی باور ندارند و در آن تردید دارند. از این رو در پاسخ این سؤال که هدف امام و روحانیت از مبارزه در سال ۴۲-۴۱ چه بود می‌گویند:

... اگر مشروطه واقعی و قانون اساسی اجرا می‌شد، حتی اگر متمم قانون اساسی که شاه حکومت نکند و تنها سلطنت کند، اجرا می‌شد و این اتفاق می‌افتاد و موارد دیگر را هم مراعات می‌کردند فکر می‌کنم

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، همان، ص ۱۳۳.



بخشی از خواسته‌هایمان تخفیف می‌یافت... و در این صورت نیاز به انقلاب کردن نبود... ما از اول مسئله متمم را می‌گفتیم یعنی قانون اساسی‌ای را که در مشروطه تصویب شده بود؛ اگر آن موقع می‌پذیرفتند، اختیارات و دخالت شاه کم می‌شد، یک مجلس ملی به وجود می‌آمد، مراعات احکام اسلام هم بالاجبار بایستی می‌شد. مگر اینکه کسانی برنامه‌ای ارایه می‌دادند که بیشتر از این خواسته‌ها بود، مثلاً حذف خاندان پهلوی...^۱

نیز در پاسخ این پرسش که آیا امام از آغاز نهضت در اندیشه تشکیل حکومت اسلامی بودند، آورده‌اند:

... در اوایل ذهنیت ما این بود که اگر حکومت با رضایت و انتخاب مردم و صالحان باشد کافی است... ولایت فقیه در بین ما مورد بحث نبود... ما قانون اساسی را قبول می‌کردیم. امام در خیلی از موارد به قانون اساسی تمسک می‌جستند... از ابتدا ما یک نقطه ضعف را این می‌دانستیم که مجلس مردمی نداریم. بنابراین کمی راه برای ما روشن بود همان قانون اساسی کافی است، انتخابات آزاد انجام دهیم و سلطنت هم در حد قانون اساسی باشد... من از ذهن امام چیزی نمی‌دانم، اما بحث ولایت فقیه‌ی که ایشان در نجف مطرح کردند... بحث ایشان در آنجا قابل توجه است...^۲

آقای هاشمی در فرازهای بالا اذعان دارند که ایشان در مبارزه هدفی فراتر از اجرای قانون اساسی نظام مشروطه سلطنتی نداشتند و دنبال این بودند که «شاه حکومت نکند و تنها سلطنت کند» ایشان می‌گوید: «... اگر آن موقع [این را] می‌پذیرفتند، اختیارات و دخالت شاه کم می‌شد و...» لیکن در جای دیگر ادعا می‌کند: «... نسبت به خاندان پهلوی باید گفت قطعاً این خانواده را صالح نمی‌دانستیم، فکر می‌کردیم تا اینها باشند هیچ حکومت صالحی نمی‌تواند در کشور بیاید...»^۳

این ناهمگونی و تضادی که در دیدگاه جناب هاشمی پیرامون هدف‌های امام در آغاز نهضت دیده می‌شود نمایانگر این واقعیت است که ایشان از اهداف و انگیزه‌های امام در نهضت و مبارزه آگاهی درستی نداشتند و ندارند و نتوانسته‌اند به صورت قاطع و استوار دریابند که آیا امام از آغاز، هدف براندازی در سر داشتند یا مانند خود ایشان دنبال اجرای

۱. صادق زیباکلام، همان، ص ۵۶-۵۵.

۲. همان، ص ۶۹-۶۸.

۳. همان، ص ۶۹.



قانون نظام مشروطه سلطنتی و شعار «شاه سلطنت کنند، نه حکومت» بودند! ایشان به این نکته توجه نکرده‌اند که اگر امام به دنبال اجرای قانون اساسی و برپایی «مجلس مردمی» و... بودند، آن‌گونه شاه را توفنده و کوبنده مورد تاخت و تاز قرار نمی‌دادند و بت‌شکنی نمی‌کردند. ناظران سیاسی شمارش معکوس برای سقوط شاه را از روز ۱۳ خرداد ۴۲ می‌دانند که امام بر سر شاه فریاد کشیدند و با واژه‌هایی مانند: «بدبخت» «بیچاره»، «تو» و... او را مورد عتاب و خطاب قرار دادند و پیش از آن، در اعلامیه‌ای که در پی یورش کماندوهای شاه به مدرسه فیضیه صادر کردند آوردند: «شاه دوستی یعنی غارتگری، شاه دوستی یعنی آدم‌کشی و...» و نیز سر باز زدن از دیدار با شاه در آن روزی که او به قم آمد (۴ بهمن ۱۳۴۱)، همگی نشان از این واقعیت دارد که هدف امام سرنگونی رژیم شاه بود و از همه مستندتر جمله‌ای است که امام در روز ۱۶ مهرماه ۱۳۴۱ در بیت بنیانگذار حوزه قم حاج شیخ عبدالکریم حائری (رحمت‌الله علیه) در جمع علما و مراجع بر زبان آوردند که: «اگر ما می‌خواهیم اسلام و ایران از اضمحلال نجات پیدا کند باید دودمان پهلوی را از قدرت کنار بزنیم»؛ که هدف اصلی امام را از مبارزه آشکار می‌سازد اما اینکه امام «در مواردی به قانون اساسی تمسک می‌جستند» که در کلام جناب هاشمی آمده است پاسخ آن را امام در سخنرانی خود در ۱۱ آذرماه ۱۳۴۱ (۴ رجب ۱۳۸۲) چنین داده‌اند:

... استناد و تکیه ما روی قانون اساسی از طریق الزمواهم بما الزموا علیه انفسهم می‌باشد نه اینکه قانون اساسی در نظر ما تمام باشد. اگر علما از طریق قانون حرف می‌زنند برای این است که اصل دوم متمم قانون اساسی، تصویب هر قانون خلاف قرآن را از قانونیت انداخته است و الا مالنا و القانون؟ ماییم و قانون اسلام، علمای اسلام اند و قرآن کریم...^۱

اما در مورد پندار بافی و خیال‌پردازی که در مصاحبه با جناب هاشمی صورت گرفته است که: «اگر شاه این تعقل سیاسی را به خرج می‌داد و یک مقدار مسالمت‌آمیز برخورد می‌کرد، خیلی از حوادث و جریانات بعدی اتفاق نمی‌افتاد» (بخوانید انقلابی پدید نمی‌آمد) نشان دیگر از ناآگاهی از اهداف و آرمان‌های امام دارد؛ زیرا ایشان در پی مبارزه با تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی که رژیم شاه عقب‌نشینی کرد و آن تصویب‌نامه غیر قانونی را ملغی اعلام کرد و مجال مبارزه از دست رفت، هیچ‌گاه روی موضوع معینی انگشت نگذاشتند تا رژیم شاه امکان مانور دادن و عقب‌نشینی نداشته

۱. سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی، تهران، عروج، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۸۶.

چهارمین جریانى كه جناب هاشمى را در برابر راه، اندیشه و خط امام به چالش مى كشد، ناپاورى به اصل ولايت فقيه و حكومت اسلامى است. ايشان در اين مورد، گاهى آشكارا و گاهى تلويحى اظهار نظرهايى دارند كه نشان مى دهد به اصل ولايت فقيه آن گونه كه بايد و شايد باورمند نيستند

باشد؛ حرفشان اين بود كه اسلام در خطر است و دفاع از اسلام واجب است. افزون بر اين امام جريان نفوذ رژيم صهيونيستى در همه شئون سياسى، اقتصادى، نظامى و فرهنگى را مطرح كردند و روى آن پاى فشردند و از آنجا كه سرنوشت شاه و سلطنت او با سرنوشت رژيم صهيونيستى گره خورده بود راه عقب نشينى و مانور دادن براى او نبود و نمى توانست در اين جريان كوتاه بيايد. از اين رو مى بينيم كه ساواك در گفت و گو با واعظان و خطبا خط قرمز را چنين بازگو مى كند: «عليه شاه سخن نگويد، عليه

اسراييل هم سخن نگويد و دايم به گوش مردم نخوانيد كه اسلام در خطر است، ديگر هر چه بگويد آزاديد.»^۱

چهارمین جریانى كه جناب هاشمى را در برابر راه، اندیشه و خط امام به چالش مى كشد، ناپاورى به اصل ولايت فقيه و حكومت اسلامى است. ايشان در اين مورد، گاهى آشكارا و گاهى تلويحى اظهار نظرهايى دارند كه نشان مى دهد به اصل ولايت فقيه آن گونه كه بايد و شايد باورمند نيستند. جناب هاشمى در مصاحبه هايى در سال ۱۳۸۱ و ۱۳۸۳، درباره ولايت فقيه و حكومت اسلامى نظريه هايى دادند كه براى صاحب نظران و انديشمندان سؤال برانگيز بود و واكنش هايى را به همراه داشت. ايشان در يك مصاحبه آورده اند:

... ما از همان روز اول به پديده قدرت، نگاه زمينى و واقع بينانه داشتيم. كسانى كه آمدند و نگاه صرفاً متافيزيكي به قدرت را دامن زدند و آن را مرتب مطرح مى كنند قبول نداريم از همان ابتدا امام خمينى هم همين را مى گفت، شما حرف هاى ايشان را ببينيد كه مشروعيت را به مردم مى دهد...^۲

آقاي هاشمى در مصاحبه ديگرى اظهار کرده اند:

... براى اداره يك حكومت نمى توان به فتواى يك نفر، خواه هر فردى باشد، عمل كنيم. بايد شورايى در کشور باشد كه مسائل اساسى جامعه

۱. همان، ص ۴۹۷.

۲. اعتماد، ۱۳۸۱/۸/۲۷.



پنجمین جریان چالشی برای جناب هاشمی رفسنجانی که ایشان را از خط امام دور کرد و مایه به زیر سؤال رفتن ایشان در میان ملت ایران شد، تز لیبرال منشانه‌ای بود که در دوران دفاع مقدس در راه نزدیک شدن به امریکا و برقراری روابط با آن شیطان بزرگ دنبال می‌کردند

را بررسی کند تا نظرات این شورا پشتوانه قوانین باشد...^۱ در کتاب هاشمی بدون روتوش از زبان ایشان آمده است:

... من همواره مخالف دیدگاه‌ها و نظرات رادیکال، تند و افراطی بودم. در همه موارد و عملاً پیرامون همه مسائل. به عنوان مثال بحث‌هایی که در مجلس خبرگان بر سر بندهای مختلف قانون و حتی اصل ولایت فقیه داشتیم کاملاً مبین خط و جهت تفکر سیاسی من است. شاید خیلی‌ها ندانند که وقتی در مجلس خبرگان به بحث ولایت فقیه که توسط عده‌ای مطرح شد رسیدیم من

مخالفت کردم...^۲

جناب هاشمی اذعان دارند که در آغاز نهضت امام، دنبال حاکم کردن نظام مشروطه سلطنتی بودند و «ولایت فقیه در بین ما مورد بحث نبود... ما قانون اساسی را قبول می‌کردیم». ^۳ در صورتی که یاران و پیروان امام از همان روزهای آغازین نهضت با انگیزه و امید برپایی حکومت اسلامی مبارزه و فداکاری می‌کردند. نگارنده با اینکه ۱۲ سال دیرتر از جناب هاشمی وارد حوزه قم شدم و درسم از مقدمات فراتر نرفته بود آرزوی سرنگونی رژیم شاه و برپایی حکومت اسلامی را در سر داشتم و فکر آن روزی را می‌کردم که امام به عنوان حاکم اسلامی زمام امور را در دست بگیرند؛ بسیاری از مردم ایران نیز در آن دوران چنین اندیشه‌هایی در سر داشتند. اعلامیه‌ای که در سال ۱۳۴۲ از جانب مردم انتشار یافته گواهی زنده بر این مدعاست.

۱. پرتو سخن، ۱۳۸۴/۷/۶.

۲. صادق زیباکلام، همان، ص ۱۵۷-۱۵۶.

۳. همان، ص ۶۹.

اطلاعیه

موضوع: اعلامیه حزب طاعت اسلام

صفحه: -
پیوسته:

ارزیابی: الف - ۱

شماره: ۳۹۱

تاریخ وقوع: ۴۲/۱/۱۹

تاریخ وصول: ۴۲/۱/۱۹

تاریخ گزارش: ۴۲/۱/۱۹

طبق اطلاع واصله • روز ۴۲/۱/۱۹ اعلامیه حزب طاعت اسلام

تحت عنوان (استقرار حکومت اسلامی مطابق قانون اساسی هدی ف

هدی مسلمانان ایران است) در شهر غفر گردیده است •

یک نسخه فتوکپی اعلامیه مندرج ضمیمه تقدیم میگردد •

مشتمل بر:

در پیوسته ۱۱ با بیان جزئیات

~~Handwritten scribbles and signatures~~

گیرندگان: وزارت کشور - ماراک

بسی نه ۳۱



گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: پهن اعلامیه حزب ملت اسلام
 محل: تهران
 عطف بشماره: _____
 منبع خبر: مامور ویژه
 تقویم: پ - ۲

اداره بکته‌ها
 شماره: ۱۳۵ / بخش ۳۱۲
 تاریخ حادثه: ۴۲ / ۱ / ۱۹
 تاریخ وصول خبر: ۴۲ / ۱ / ۲۰
 تاریخ گزارش: ۴۲ / ۱ / ۲۰

اعلامیه‌ها پس از بیعت تحت عنوان (استنزاز حکومت اسلامی مطابق قانون اساسی - خدمت همه مسلمانان ایران است) بنام حزب ملت اسلام روزگد شده در بازار تهران پهن گردیده است .

دو اخطار روزی ۱۳۴۲ / ۱ / ۲۰ در ج کس دیده

بر رویه پ با یاد شده بجز

۰۰۰۹۵۳۸۲

تعداد نسخه: _____ نسخه .
 گیرندگان: سه نسخه در بخش ۳۱۲ - اداره سوم - اداره دوم .

۱۳۴۸-۲۶/ن

95386



بسیاری از برخوردها، رفتارها و موضع‌گیری‌های جناب هاشمی بر خلاف رأی و نظر امام، ریشه در دید ایشان نسبت به اصل ولایت فقیه داشت؛ چنانکه امروز نیز آنچه ایشان را در برابر مقام معظم رهبری به حرکتی نامناسب و امی دارد و به چالش می‌کشد به نادیده گرفتن این اصل ارتباط دارد

جناب هاشمی رفسنجانی تا آن پایه از اندیشه ولایت فقیه دور و بی‌خبر بودند که در مصاحبه خود درباره اینکه چرا امام در دوران آیت‌الله بروجردی (ره) به مبارزه برخاستند علت‌هایی را برمی‌شمردند، لیکن از علت اصلی وارد نشدن امام در عرصه سیاسی که پیروی از اصل ولایت فقیه است یاد نمی‌کنند. واقعیت این است که بسیاری از برخوردها، رفتارها و موضع‌گیری‌های جناب هاشمی بر خلاف رأی و نظر امام، ریشه در دید ایشان نسبت به اصل ولایت فقیه داشت؛ چنانکه امروز نیز آنچه ایشان را در برابر مقام

معظم رهبری به حرکتی نامناسب و امی دارد و به چالش می‌کشد به نادیده گرفتن این اصل ارتباط دارد. اگر آن روز بر خلاف رأی و نظر امام با همه نیرو به پشتیبانی از سازمان منافقین برخاستند، اگر بدون اطلاع امام برای روابط با امریکا تلاش کردند که به آمدن مک‌فارلین به ایران کشیده شد، اگر برخلاف داب امام، رفاه‌طلبی را ترویج کردند و اگر امروز با مقام معظم رهبری برخوردی ناموزون دارند و آن نامه جسارت‌آمیز به امام و این نامه فتنه‌انگیز به مقام رهبری را نگاشتند و... به دیدگاه ایشان نسبت به اصل ولایت فقیه برمی‌گردد.

پنجمین جریان چالشی برای جناب هاشمی رفسنجانی که ایشان را از خط امام دور کرد و مایه به زیر سؤال رفتن ایشان در میان ملت ایران شد، تز لیبرال‌منشانه‌ای بود که در دوران دفاع مقدس در راه نزدیک شدن به امریکا و برقراری روابط با آن شیطان بزرگ دنبال می‌کردند و به جای اینکه همه نیرو و توان خود را به عنوان «جانشین فرمانده کل قوا» در جبهه‌ها به کار گیرند و همه نیروها و اندیشه‌ها را در عرصه نظامی متمرکز سازند، به سیاسی‌کاری و تلاش در راه نزدیک شدن به امریکا و تشکیل شورایی در این راه پرداختند. طرح حذف شعار استراتژیک «مرگ بر امریکا» و پیشنهاد مذاکره با آن ابرجنایت‌کار و مقایسه نابجا میان آن با دولت‌هایی که از کفار حربی شمرده نمی‌شدند، نشان‌دهنده دوری‌گزینی ایشان از خط امام بود. جناب هاشمی به رغم ارادت و علاقه به امام از نظر فکری و رفتاری در خط لیبرالیست‌ها حرکت می‌کردند و مانند آنها می‌اندیشند که بررسی آن مجالی مستقل و مبسوط می‌خواهد و در این بخش نمی‌گنجد بنابراین فعلاً می‌گذاریم و می‌گذریم.